

پروگرام علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

تال جامع علوم انسانی

تقدیر و بررسی کتاب

- حضور یک داستان نویس جدی / حسن میرعابدینی
- جلد پنجم دانشنامہ جهان اسلام
- معرفی کتاب / طوبی ساطعی

حضور یک داستان نویسی جدی

حسن میر عابدینی

● فردا می بینمت

● (مجموعه داستان)

● سودابه اشرفی

● چاپ اول - ۱۳۷۸

● ۱۵۴ صفحه - قطع رقی

۲۷۲

در میان خیل ایرانیان مهاجر به اروپا و آمریکا، عده نویسندگان و شاعران نیز کم نبود. اینان ادبیات و مراکز نشر خاصی پدید آوردند و کتاب‌ها و مجلات ادبی، اجتماعی و سیاسی گوناگونی منتشر کردند. نویسندگان جوانی هم از میان به هجرت رفتگان سر برآوردند و اولین آثار خود را در غربت انتشار دادند. اما کتاب‌ها و مجلاتشان به ندرت به داخل کشور رسیده است؛ ازین رو به علت کمبود اطلاعات، ارائه تصویری روشن از تلاش‌های فرهنگی و ادبی آنان دشوار است. نمی‌دانیم قطع تماس با محیط زاد بومی چه تأثیری بر نیروی آفرینندگی آنان نهاده، یا مشغله‌های ذهنی نسل دوم نویسندگان مهاجر - آنان که در غربت نوشتن را آغاز کرده‌اند - چیست. اما طبعاً باید در میان این همه اثر که در خارج از ایران منتشر شده، نوشته‌های ارزشمندی هم وجود داشته باشد.

فردا می بینمت مجموعه‌ای است از ۱۹ داستان کوتاه نوشته سودابه اشرفی که در سال ۱۳۷۸ (۱۹۹۹) در آمریکا چاپ شده است. اشرفی متولد ۱۳۳۸ در تهران است و نویسندگی را از ۱۹۹۰ در آمریکا شروع کرده و برخی از داستان‌هایش در مجلات داخل کشور هم چاپ شده است.

خاستگاه داستان‌هایش دو تجربه عمده نویسنده‌ای مهاجر است:

۱) خاطرات او از گذشته و زندگی در ایران. این نوع داستان‌ها، مثل «باغچه گل»، «داز قالی» و «پنجره‌ها»، حدیث نفس زنان بی حقوقی است که توهماتشان فرو می‌ریزد و افسردگی جای شور و شیفگی را می‌گیرد؛ زیرا شرایط چنان است که ناگزیرند سرنوشت مادران را تداوم بخشند؛ سرنوشتی که امید دگرگون شدن آن را در سر می‌پروراندند.

گویی برای گریز از این تقدیر تحقیرآمیز است که راوی داستان‌ها راه مهاجرت در پیش می‌گیرد. اما گذشته و خاطره «خانه» به حال خود وانهاد شده، خواب‌هاش را کابوسناک می‌کند. در داستان «گم شدم»، خاطره گم شدن راوی در دوره کودکی، یادآور هویت باختگی فعلی او می‌شود. او که خانه خود را گم کرده، از این کوچه به آن کوچه می‌رود تا بلکه آن را پیدا کند، اما چیزی به یاد نمی‌آورد.

در داستان «شب در آینه»، یادهای گذشته در فضای خواب و کابوس، به نمایش در می‌آیند. حسرت «خانه» از دست رفته، محور خواب‌هاست: «ما کجا بودیم؟ ما اکنون کجا خانه داشتیم؟ هیچ نمی‌دانستم.»

۲) برخی از داستان‌ها هم ریشه در تجربه زندگی یک زن مهاجر در امریکا دارند. اگر فضای داستان‌های خاطره‌ای، فضای فرو ریختن و بی‌پناهی است، فضای این داستان‌ها، غربت است و تنهایی.

اما سودابه اشرفی فقط از ایرانیان مهاجر نمی‌نویسد، در داستان‌های او آدم‌هایی از ملیت‌های مختلف، حق حرف زدن پیدا می‌کنند؛ آدم‌هایی از اقلیت‌های قومی جامعه امریکا. از پدر بزرگ ژاپنی داستان «پدر بزرگ کازاماکی» گرفته تا زن مکزیکی داستان «سرنوشت ماریا» یا پیرمرد مهاجر یهودی داستان «موزه». پیرمرد ژاپنی از این که نوه دوش سفید پوست و بور و شبیه امریکایی‌هاست شاد است. اما ماریا به اندازه او احساس خوشبختی نمی‌کند، زیرا گذشته به شکل خاطره قتل عام‌ها و تجاوزهایی که سبب گریز او از وطن شده‌اند، مشعل ذهنی او را تشکیل می‌دهد.

پیرمرد مهاجر نیز با این که سال‌هاست در امریکا زندگی می‌کند، تک افتاده‌ای است که دنبال علایق مشترکی برای ایجاد ارتباطی روحی با دختر دانشجوی ایرانی می‌گردد. اما داستان «اینجا همه چیز ارزان است» به ما می‌گوید که دنیای محل زندگی اقلیت‌های فقیر جامعه‌ای سرمایه‌داری، دنیای مرگ خصائل بشری است.

در واقع آنچه در هر دو دسته از داستان‌ها مشترک است، حس از دست رفتن اعتماد به رابطه‌ای است که پایدار می‌نمود. مثل داستان «بیلی» که نمونه خوبی از ایجاد تعلیق داستانی برای انتقال احساس اضطراب و پناه از دست دادگی است. آدم‌های داستان‌ها به آسودگی خیال



نمی‌رسند، گذشته‌ای پر از بیم و هراس را پشت سر دارند، از احساس حقارت گریخته‌اند، اما از زندگی فعلی خود نیز راضی نیستند. تلخی تنهایی و غربت در داستان «سیل خاکستر»، تبلوری شاعرانه می‌یابد و چنان حس و حالی پیدا می‌کند که خواننده را درون دنیای راوی می‌کشاند و در اندوه او سهیم می‌کند.

داستان، تک‌گویی مردی مهاجر به زبانی محاوره‌ای است؛ لحنی که هم فضای داستان را خودمانی و دلچسب می‌کند و هم به تدریج شخصیت راوی را می‌پرورد. شاحسین دارد با دوستی درد دل می‌کند، از گذشته می‌گوید، از رنج سال‌های کودکی؛ بعد دوران جوانی است و عشق بازیگری در تئاتر، دوستی با حمید بشاش که رفت انگلیس و بعد هم برگشت و خودکشی کرد. او از نسلی است که با سیل خاکستر رفت. شاحسین نیز بالاخره مهاجرت کرده و حالا در سوئد است، با حسی از تحقیر شدن به دلیل پناهندگی. او که دیگر به جای «عقیده»، کارت پناهندگی دارد، فاصله‌ای بین نسل خود با پسرش احساس می‌کند: «اصلاً این بچه زیر و رو شد. انگار نه انگار از بابا و ننه‌ای مثل من و مریم در اومده که یه عمر بهمون گفتن «خفه شو، بچه که انقدر حرف نمی‌زنه.»

شاحسین خود را به بی‌خیالی زده، بی‌خود نیست که انقدر چاق شده، اما کابوس‌ها دست از سرش برنمی‌دارند؛ دنیای خواب‌هاش در تسخیر آن‌هاست. کابوس‌هایی که ریشه در سرگذشت

خواهری دارد که سال‌ها حبس کشیده است. نگرانی‌ها به شکل سردردها و بدن دردها بروز پیدا می‌کند. اما هیچ کس دردش را باور نمی‌کند؛ حتی همسرش به او می‌گوید: «شاحسین تو واقعاً هنرپیشه خوبی هستی.»

داستان، روالی یکدست دارد و از ورای حرف‌های شاحسین، زندگی نسلی که با سیل خاکستر رفت، سر بر می‌کشد؛ چه از حمید بشاش که پس از این در و آن در زدن‌ها، خودکشی کرد؛ چه از خواهر که جوانی و سلامت روحی‌اش در زندان نابود شد و چه از شاحسین که به زمهر سوئد پرتاب شد.

زیبایی و پختگی نثر «سیل خاکستر» نشان از کار مداوم نویسنده دارد؛ کار مداومی که بازتاب آن را در داستان «دریا» می‌بینیم. داستانی شاعرانه که درونمایه‌اش به شکلی غیرمستقیم بیان می‌شود. اشرفی در وصف موقعیت قهرمان داستان خود و ساخت فضای دلهره و تنهایی، موفق است: زنی تنها دارد کنار دریا قدم می‌زند. خانه ساحلی ویران شده، تفکراتی را درباره گذشته برمی‌انگیزد. مکالمه کوتاهی که بین زن و مردی رهگذر در می‌گیرد - و داستانی که مرد می‌گوید - به شکلی کنایی، کم داستان را مطرح می‌کند.

نویسنده با بهره‌گیری از بازی نور غروب هنگام، داستانی درون‌گرایانه آفریده است. با ایجاز در بیان و خونسردی (و احساساتی نشدن) در روایت، متنی گشوده می‌آفریند و به خواننده امکان می‌دهد تا از آنچه بین سطور می‌گذرد، به تأویل‌های متفاوت از متن برسد.

داستان‌هایی مثل «بیلی»، «سیل خاکستر» و «دریا» نشان دهنده حضور نویسنده‌ای است که تجربه زیستی و نیروی مشاهده خوبی دارد و داستان‌نویسی را جدی گرفته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی